



اول اپریل 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملکووالدین طفره رفته است؟

### (قسمت اول)

در مقاله قبلی نظریک تعداد محققان را درباره این رویداد مرموز تاریخ یک قرن قبل کشور بطور مختصر بیان کردم که همه قبل از نشر جلد چهارم "سراج التواریخ" نوشته شده بودند. از آنجائیکه اصل دست نویس این جلد کتاب مذکور سالها قبل از آرشیف وزارت معارف وقت مفقود گردیده و هیچ محققى به آن دسترسی نیافته بود، بعد از آنکه نسخه اصل قلمی آن در سال 1386 از ورثه نویسنده بدست آمد و به حیث جلد چهارم درسه بخش و هریک - در یک مجلد قطور در سال 1390 ش (2011م) در کابل به چاپ رسید، مطالبی مهمی در باره این رویداد تاریخی درصد صفحه اخیر بخش سوم آن گزارش یافته بود که ایجاب میکرد به استناد آن بر نظریات قبلی در زمینه غور مجدد صورت گیرد.

پس از مطالعه این مأخذ جدید لازم دانستم تا موضوع قتل امیر را مورد بررسی قرار دهم، تا آنکه موفق شدم آن را طی یک سلسله مقالات پیهم تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله" به استناد سراج التواریخ" در 23 قسمت سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 10 جنوری 2017 در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلین به نشر برسانم. بعداً در سال 2020 سعی کردم مجموعه مقالات مذکور را با بعضی اضافات تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله" به حیث یک کتاب تدوین و آماده چاپ سازم که متأسفانه به دلیل مصروفیت های زیاد به اینکار تاحال موفق نشده ام، و اما یک نسخه آنرا برای نشر به آرشیف حبیبیه (مربوط افغان جرمن آنلین) فرستادم که در این روزها در آنجا اقبال نشر یافته است.

در این مقاله میکوشم به این موضوع روشنی اندازم که چرا مؤرخ شهیر کشور مرحوم میر غلام محمد غبار با آنکه به دست داشتن انگلیس ها در قتل امیر و ایجت آنها از شخصی بنام "مصطفی صغیر" نام می برد و شرحی در زمینه ارائه میدارد و نیز به بعضی نکات مهم دیگر در چگونگی این توطئه بزرگ و سرنوشت ساز اشاره میکند، اما با آنها انگیزه این رویداد را یک پدیده داخلی میداند که توسط مخالفان امیر، آنها بوسیله "حزب سری دربار" طرح و توسط یکی از اعضای آن حزب یعنی شجاع الدوله خان غوربندی عملی گردید که گویا او به تحریک شهزاده امان الله خان و علیا حضرت مادرش به اینکار اقدام ورزید.

برای شرح مزید این موضوع لازم است نخست به ذکر بعضی نکات مهمی پرداخت که غبار تحت عنوان فرعی "کشته شدن امیر حبیب الله خان - 21 فیبروری 1919" طی صفحات 740 تا 750 جلد اول کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" پرداخته است و بسیاری از محققان بعدی در آثار خود به آن استناد جسته اند.

## نگاهی به نظر غبار:

غبار در ارتباط با زندانی شدن نصرالله خان نایب السلطنه که بعد از شهادت برادر خود امیر حبیب الله خان در جلال آباد برای شش روز اعلام سلطنت کرد و سپس به امیرامان الله خان بیعت نمود و به کابل احضار و زندانی گردید، به یک نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد: «بعد از چندی امیرامان الله خان نایب السلطنه را از محل "جرتقیل" [اتاق تجریدی در زندان ارگ] فرود آورد، مجدد در سراچه حرمسرا جا داد و حرم او عالییه بیگم را با فرزند کوچکش با او یکجا نمود و هم ب مادر پیر سردار و دختر سردار (سردار بیگم) اجازه داده شد که روزانه نزد سردار آمده و شبانه برگردند، تمام وسائل رهایش و مشروب و ماکول سردار از طرف ارگ تهیه میگردید. اینست که سردار زنده ماند و احتمال مصالحه و آشتی با امیرامان الله خان پیدا شد، در حالیکه یک دست مخفی اما قوی چنین چیزی را نمیخواست و در صدد نابودی این خاندان حکمران بود به امید آنکه دولتی در افغانستان بوجود آید که معناً از راجه های دست نشانده هندوستان متمایز نباشد، تا دولت انگلیس برای همیشه از تشویش این کشور خاطر جمع گردد.» (غبار صفحه 746)

در متن بالا غبار بدون آنکه به این "دست قوی مخفی" وضاحت دهد، کنایه به کسانی اشاره میکند که بر طبق اهداف انگلیس ها در افغانستان باید بقدرت برسند و گلیم خاندان موجود را که از سلاله امیر دوست محمد خان طی چند نسل در مقام سلطنت قرار داشتند، جمع کنند و قدرت را به کسانی انتقال دهند که مورد اعتماد انگلیس باشند. در اینجا سؤال میشود که چرا غبار درباره این "دست قوی مخفی" بطور کنایه و غیر مستقیم اشاره کرده و نیز اعتراف یک ایجننت انگلیسی بنام "مصطفی صغیر" را در قتل امیر نا موجه دانسته آنرا فاقد اعتبار می پندارد؟ در ارتباط با این سؤال دلیلی وجود دارد که در پایان این نوشته به شرح آن پرداخته میشود.

درباره این دست قوی مرحوم غبار در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (جلد اول، صفحات 467 و 468) بحثی دارد که ذکر آن در اینجا بسیار دلچسپ است. غبار می نویسد: «مردی تحصیل کرده به نام "مصطفی صغیر" با دعوی نمایندگی "کمیته خلافت هند" به انقره رفت و هنگامیکه ملیون ترک با جدیت مشغول احیای ترکیه ای از دست رفته بودند، گفت که: عنقریب چند میلیون پوند اعانه از طرف کمیته خلافت هند در دسترس ملیون ترکیه گذاشته خواهد شد. اما ترکها بزودی متوجه شدند که او آدم مشکوکی است. مکاتیب او را سانسور کرده و متیقن شدند که این نماینده کمیته خلافت اسلامی با شعبه جاسوسی انگلیس در اسلامبول ارتباط دارد. یکنفر فون [اشرافزاده] از جرمنی که کتابی به نام "مصطفی کمال" نوشته با شرح جالبی در این موضوع می نویسد و میگوید که مصطفی صغیر را با مهارت استنتاج و محاکمه و معترف نمودند که او منسوب به یکی از خانواده های ثروتمند "بنارس" بوده و به مصرف انگلیس برای جاسوسی تربیه شده است..... مصطفی در کودکی (ده سالگی) از هند به لندن برده شده، تحت تعلیم "جنتلمینی" قرار گرفت و آکسفورد را ختم کرد و به قرآن و وجدان سوگند وفاداری در راه خدمت به انگلستان برداشت. آنگاه به سفر دنیا فرستاده شد و داکتری از "هایدلبرگ" آلمان حاصل کرد، در حالیکه محصلین هندی را در آنجا سرأ نظارت میکردند. بعد ها مصطفی در افغانستان و مصر ماموریت مخفی گرفت و در ایران به حیث قنصل انگلیس خدمت نمود. در جنگ جهانی اول او درسویس مرکز جاسوسی بین المللی مشغول بود و بعد از جنگ به حیث نماینده کمیته خلافت وارد ترکیه شد که این عنوان در اول او را مورد اعتماد و اعتبار ترکها قرار داد، خصوصاً که او فهرست ترکهای خائن و جاسوس انگلیس را (معلوم نیست چه اندازه این اطلاع او راست یا دروغ

بوده است) به رژیم مصطفی کمال پاشا تقدیم کرد. نام سلطان وحیدالدین و داماد صدراعظم ترکیه نیز جزء این فهرست بود.» (غبار...، صفحه 467)

غبار می افزاید: «مصطفی صغیر اعتراف کرد که وظیفه او کشف روابط میلیون ترکیه با روسیه انقلابی و هم اجرای سوء قصدی به جان مصطفی کمال بوده است و در بدل این خدمت صد هزار پوند جایزه در انتظار اوست. قضات علت ترجیح او را در انتخاب چنین وظیفه ای پرسیان کردند، صغیر جواب داد: "به جهتی که من قبلاً چنین سوء قصد را کامیابانه در کشتن پادشاه افغانستان (مقصدش امیرحبیب الله خان است) انجام داده ام.» غبار در ادامه می نویسد: «او این را برای آن می گفت که امیر حبیب الله خان مجبور بود بعد از ختم جنگ اول جهانی به حکومت انگلیس رسماً یادداشت بدهد و تقاضا کند در "کانفرانس صلح" [پاریس] استقلال افغانستان را بشناسد، چونکه امیر با همین شرط بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلان کرده بود. یادداشت امیرحبیب الله خان در این موضوع در اوایل فروری 1919 به حکومت انگلیس داده شد، ولی امیر در اواخر همین ماه در جلال آباد کشته گردید. لهذا وانمودند که گویا سیاست انگلیس موجب کشته شدن امیر گردیده است، تا دیگری در افغانستان جرأت دعوی استقلال کشور را نداشته باشد.» (غبار...، صفحه 468)

با وجود این همه شرح و بسط غبار به اعتراف مصطفی صغیر در مورد قتل امیرحبیب الله خان واقعی نگذاشته و می نویسد: «در هر حال در مورد کشته شدن امیرحبیب الله خان تاریخ افغانستان [؟؟] ادعای مصطفی صغیر را رد میکند، زیرا کشته شدن امیر حبیب الله خان یک قضیه ناشی از سیاست داخلی کشور بود و حتی در محیط جلال آباد و کابل، کشنده [قاتل] شاه هم بنام شجاع الدوله خان غوربندی (فراشبانی حضور شاه) شناخته شده بود.» (غبار...، صفحه 468)

از قضاوت مرحوم غبار برمی آید که اتهام وارده بر شجاع الدوله را بدون ارائه دلیل مشخص، مربوط به شایعات در کابل و جلال آباد دانسته و بر مبنای آن به اعتراف صریح مصطفی صغیر اهمیت نمیدهد و کشته شدن امیر را به دلیل "تاریخ افغانستان [؟؟]" بصورت مغشوش ربط میدهد، درحالیکه غبار در ادامه به استناد کتاب "غازی مصطفی کمال" - نوشته "داگوبرت فن میکوش" Dagobert Von Mikusch (طبع لایپزیک در سال 1929) چنین می نویسد: «بهر صورت صغیر در انقره به دار زده شد و طبق وصیتش نام خانواده او افشا نگردید. صغیر در بالای تخته چوبه دار عوض ایستادن، نشست و جلاد او را متوجه این اشتباه نمود. صغیر برخاست و با ادب گفت: ببخشید من بار اول در عمرم چنین جایی را می بینم. او وصیتی دیگری کرده بود که بکس خالی او به نمایندگی انگلیس در اسلامبول داده شود. ترکها از آن نوشته را کشف کردند که صغیر گفته بود: من در راه خدمت بدولت قوی شوکت انگلستان در شهری کشته میشوم که پر از گل و لای است. جراید آنوقت هند نیز قضیه صغیر را نشر کردند و وقتی مصطفی کمال از اعتراف صغیر نسبت به کشتن خود و جاززه هنگفت صد هزار پوندی شنید، انگشت به کله خود نهاده گفت: من نمیدانستم کله من اینقدر قیمت دارد. فون میکوش می نویسد که اگر طرح سوء قصد نسبت به مصطفی کمال واقعیت داشته باشد، هم طرح حکومت انگلیس نیست، بلکه نقشه اداره جاسوسی انگلستان است.» (غبار...، صفحه 468)

غبار برای اینکه "دست قوی و مخفی" بیرونی را درحاشیه ببرد، توجه را به رویدادهای داخلی معطوف می سازد و با گزارش همان شب قتل و چگونگی وقوع آن چنین می نگارد: «خیمه امیر یک دیر کلان بود که در یک گوشه آن تخت خوابش با پرده ئی از صحن خیمه جدا میشد، در دور خیمه دهلیزی بواسطه یک دیوار تجری تشکیل شده بود که محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و

نوکر یوال حضور امیر بود و در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر، محمد خان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمشر افسر نوکر یوال بودند. شب پنجشنبه بود و 18 جمادی الاول 1337 (مطابق اول حوت 1297 ش - 21 فروری 1919 م) در ساعت سه بعد از نصف شب مردی مسلح - شاید با معاونی - یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید، در حالیکه شاه آرام و بیصدا خفته بود. مرد دهن تفنگچه خود را در نهایت خونسردی در بن گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد و بسرعت از راهیکه آمده بود بدر رفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود و اما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمد خان غلام بچه نوکر یوال از دهلیز تجری با احتیاط داخل دروازه خیمه شده و از دور دید که شاه همچنان خفته است. مطمئن شد و برگشت، در صورتیکه شاه از جهان گذشته بود و در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد از خود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد [غبار در اینجا از ذکر نام این افسر عالی رتبه خود داری میکند] و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. در هر حال امیر حبیب الله خان به اینصورت از بین برده شد.» (غبار صفحه 741)

فضل غنی مجددی در کتاب "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929" (چاپ کالیفورنیا، 1997، صفحه 24-25) به استناد چندین مأخذ شرحی دارد در باره ترتیبات امنیتی اطراف خیمه امیر در آنشب قتل و می نویسد: «خیمه امیر در وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساختند: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه دوم را فرقه "رکابی" تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر دیگر محمد نادر خان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسر کاکای محمد نادر خان و حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمد شاه خان پسر کاکای محمد نادر خان بود. در پهلو این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادر خان اعلی نظامی بود.» مجددی در ادامه می نویسد: «از خلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهار هزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادر خان بدست داشت، خانواده ای که امیر عبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.» فضل غنی مجددی با تعجب از خود می پرسد که: «با این قوای بزرگ و امنیت قوی چگونه شخصی توانست در ساعت سه بجه و 20 دقیقه شب 20 فروری 1919 داخل خیمه امیر شود و بدون اینکه حاضر باشان داخل خیمه احساس نمایند، امیر را به قتل برساند و باز با وجود صدای تفنگچه بتواند به آرامی از خیمه سلامت خارج شده ناپدید گردد؟»

غبار بدون آنکه به ذکر رویدادهای مهم دیگر در آن شب پردازد، در جلد اول کتاب خود مبنی بر شایعات می نویسد: «تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله خان فرانشبازی (عضو جمعیت سری دربار) است، نه دیگری» (جلد اول، صفحه 745)، و اما او سالها بعد در جلد دوم کتاب خود به شرح بیشتر می پردازد به این عبارات: «دیگر شاه [مقصد امیر حبیب الله خان سراج الملت است] نه اینکه از قلوب ملت و از مغز روشنفکران طرد و تبعید شده بود، بلکه دربار خود را نیز برضد خویش تجهیز نموده بود. اینست که حلقه سری دربار بغرض خاتمه دادن

بفجایع امیر و اصلاح اداره افغانستان بمیان آمد. البته هیچ شخص درباری قادر به تشکیل حزبی در برابر سیطره شاه نبود، مگر آنکه تکیه بیکی از اعضای خانواده شاه داشته باشد. درخاندان شاه هم مردی که در سر چنین تشکیلاتی قرار بگیرد، موجود نمیشد، مگر دو نفر یکی سردار نصرالله خان نائب السلطنه برادر شاه که با سیاست خارجی و اداره داخلی برادر عقیدتاً مخالف بود. دیگر امان الله خان عین الدوله پسر سوم شاه که نسبت به سائر اعضای خاندان خود، جوان روشنفکر و آگاه و ترقیخواه بود، درحالیکه کاکایش نصرالله خان نائب السلطنه هواخواه نظام منجمد قرون وسطی محسوب میشد. درهرحال امان الله خان توانست که در راس یک جمعیتی در دربار قرارگیرد و بفعالیت ضد شاه بپردازد. درین جمعیت یک عده افراد مشکوک (مثل سپه سالار محمد نادرخان) با مرامهای خاص خویش [!!] نفوذ کرده بودند. اما امان الله خان و رهبری جمعیت بصورت عموم دارای مرام تغییر رژیم با کشتن شاه، تأمین استقلال خارجی و ریفورم در اداره و اجتماع افغانستان بود. عجالتاً پادشاهی مملکت هم به نائب السلطنه اختصاص داده شد و تعهد کتبی بامضای اعضای جمعیت در حاشیه قرآن توسط امان الله خان به نائب السلطنه تحویل گردید.» (غبار: "افغانستان درمسیرتاریخ"، جلد دوم، ویرجینیا - ایالات متحده امریکا، صفحه 29)

غبار بار دیگر با اغماض از انگیزه های بیرونی و نقش انگلیسها در آن، مطالب بسیار مهم را با قاطعیت درقید یک جمله طوری بیان میکند که گویا قتل امیر بوسیله شجاع الدوله غوربندی برطبق یک پلان قبلی ازطرف امان الله خان که در راس یک جمعیت بنام "حزب سیری دربار" قرارداشت، طرح شده و در آن اشخاص مشکوک ازجمله سپهسالار محمد نادرخان با مرامهای خاص شامل بودند، با قبول سلطنت برای نصرالله خان و امضای یک تعهد درحاشیه قرآن مجید بین آن دو و تحویل این سند به نصرالله خان صورت گرفته است.

اینکه تا چه حد این نظرمرحوم غبار قرین با واقعیت میباشد، موضوع بحث اصلی این نوشته را تشکیل میدهد که شرح آن در قسمت دوم این مقاله تقدیم میگردد.

(ادامه دارد)